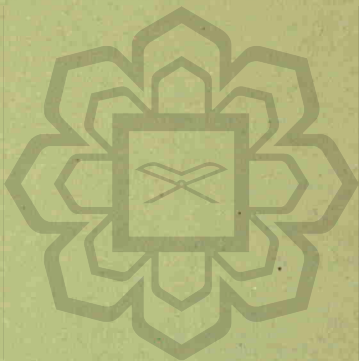


✓ P24



۷۸۸

محمد عبدالرحمن بابر
ماتریال سنہ ۱۸۴۵

۲۱ نومبر ۱۸۴۵ء

Divan-i-Askari

rexta kalak guhr bar

Sayyid Muhammad Askari "Askari"

d. 21 Zilhyja 1261

in Zila Arak, Shahabad, Bihar

not printed

Divan-i-Askari

Rakhtah Kalak Guhambār

Sayyid Muhammad Askari

d. 21 ~~Zilhyja~~ Zilhyja 1261 (Dec. 5, 1845)

in Zila Arak, Shahabad
Bihar

137 leaves

15 lines per
page

some verses at end
dated 1261 (1845)

MOONIS BOOK DEPOT

BUDAUN, U. P. (INDIA).



، دیوں عسکری ،

درجہ کمال پر بار

جناب سید محمد عسکری صاحب المتخلص، عسکری بلگرامی

تاریخ وفات ۲۱ ذی قعدہ ۱۲۶۱ھ





مطلع دیوان کلام قدیم
بسم الله الرحمن الرحیم

نزد آینه روشن مطلع دیوان ما
سینه و نیم از شرح طهر کبک قدم
ز خاتم از تب سبطن و عیبا و فاطمه
بهر سجاده طهر صوفی و کما ظم
و گرد نام نابی خدمت تو در دم سینه
تحت کلام لیل و لیل از حسن از عکس
مهدی نادوی تا نیم صبیح دوران ما

نزد آینه آرزو ما دار از جانانی
از طهر آینه عجب بوی خوشی
ابرو چشم کند بختبر و خاندان
بنت طوفانی بلد این دین گریانی

بگشتن لاله رویان در غمناک دینت گما
شده در دید بچار انگ از نمانان ما

بار چون دید اتملای ماز راه ناز گفت

عکری از جان دول گشته بلا کردان ما

صدمه کند زنده بر غم مونس ما
انگاز بود در دوه غیر نفس ما

کس نیست که گوید کس یکس دل
ابوای که در عشق کس نیست کس ما

بر کل نظر از غیرت بیل نکشیم
بر شهید و یغان در نشیند کس ما

یکم شده ره را بصهار استمیت
لال است همانا که زبان در کس ما

دستبر سازیم بیالای بلندت
این نیست ز تحلت شموی بر کس ما

بر چاره ما شوخکان دست کس نیست
انگت میجا بگذارد مجلس ما

شده حکیم فکر بلند عشق زین

عقایی معالی بود اندر نفس ما

تابان نرت از صدف زنده داغ
روشن سپهر عشق بود از چراغ ما

در کینه نور علم از صنف کاظم
آواره گشته است اجل در سراغ ما

از دولت عشق میکند اکنون عثمان
شایدیم رسید خلد در داغ ما

در نظار تو هم شین چشم گشته ایم
بر دید بچای کله هم کس بیایع ما

تا باد را زخام و برفان ز در برنگ
از خون دل شده است لبالب ایلیخ ما
مایل بسیر لاله ترا تا که با فینم
کل کرده است لاله ستانی فریغ ما
در چشمم فراغ ز کف نشینیت

ای عسکری بجاست ندانم فراغ ما

تا در بر آمده آن کل بدن ما
یک دست سمن بوی شده پیرین ما
کل غنچه شد و غنچه جو کل خاک فبا کرد
چون شد بچین جلوه طرز حسن ما
خوننا به غم بیکه بیاد تو کشیدیم
باشند دل خونین قدح انجن ما
خود بینی ما شد بسبب چشم حقیقت
کو عشق که از ما ببرد ما و من ما
صدورده شود زنده بیک چشمش آن لب
اعجاز چکد از لب شیرین دین ما
یارب جقدر لوتش لب و قند و مینی
کز بدین نامت شده شیرین سخن ما

ای عسکری امروز میندیش ز فردا

در چشم شفیق است و حسین و حسن ما

آنکه در دیده در آمد بدل و دیده ما
مسترد کاشن نماید دل در دیده ما
چشم داریم که در دیده نشانیم ترا
مردی سازد قدم نه بسر دیده ما
عذر خوانان به با پیش سر خود بگذاریم
اگر آید بر ما و لیر زنجیر ما